**5شنبه 25/5/1403-10صفر 1446- 15اوت 2024-رس 49 تفسیر ترتیبی مدیریتی قرآن کریم –راه کار مقابله با رقیب تراشی در سازمان و فراسازمان**

[سوره المائدة (5): آيات 116 تا 118]

وَ إِذْ قالَ اللَّهُ يا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمِّي إِلهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قالَ سُبْحانَكَ ما يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ ما لَيْسَ لِي بِحَقٍّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ ما فِي نَفْسِي وَ لا أَعْلَمُ ما فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلاَّمُ الْغُيُوبِ (116) ما قُلْتُ لَهُمْ إِلاَّ ما أَمَرْتَنِي بِهِ أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً ما دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَ أَنْتَ عَلى‏ كُلِّ شَيْ‏ءٍ شَهِيدٌ (117) إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبادُكَ وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (118)

و هنگامى كه خداوند مى‏فرمايد، اى عيسى بن مريم، آيا تو بمردم گفتى كه مرا و مادرم را خدا بدانيد؟ گويد: منزهى تو، مرا نرسد كه چيزى بگويم كه حق من نيست. اگر گفته باشم، تو مى‏دانى. تو از اسرار من آگاهى و من از اسرار غيبى تو بى‏اطلاعم. همانا تو داناى نهانى. من به آنها نگفتم جز آنچه مرا به آن مامور كرده بودى. كه: خداى را، پروردگار من و پروردگار شما، پرستش كنيد و مادامى كه در ميان آنها بودم، بر ايشان گواه بودم و هنگامى كه مرا به آسمان بردى، تو خود مراقب ايشان بودى و تو بر هر چيزى گواهى. اگر عذابشان كنى، بندگان تواند و اگر آنها را بيامرزى تو توانا و حكيمى.نفس: اين كلمه داراى معانى مختلفى است:

1- نفس انسان و حيوان، اين همان چيزى است كه هر گاه از بدن جدا ميشود، موجب مرگ خواهد شد. مثل‏ «كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ» (آل عمران 185: هر نفسى چشنده مرگ است) 2- ذات و حقيقت شيئى. مثل «فعل ذلك فلان نفسه» (اينكار را فلان، خودش انجام داد- اين كلمه همان است كه در فارسى به «خود» تعبير ميشود) 3- اراده: شاعر گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و نفساى نفس قالت ائت ابن بجدل‏ |  | تجد فرجاً من كل غمّى تهابها |
|  |  |  |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و نفس تقول اجهد بخائك لا تكن‏ |  | كخاضبة لم يغن شيئاً خضابها |
|  |  |  |

يعنى: مرا دو اراده است: يكى آنكه مى‏گويد: ابن بجدل را بياور كه از هر سختى آسوده ميشوى، ديگرى مى‏گويد: شتاب كن و مثل كسى كه خضاب كرده، قادر بحركت نيست، نباش.

ديگرى گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اما خليلى فانى لست معجله‏ |  | حتى يؤامر نفسيه كما زعما |
|  |  |  |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نفس له من نفوس القوم صالحة |  | تعطى الجزيل و نفس ترضع الغنما |
|  |  |  |

يعنى: دوستم را به عجله وادار نمى‏كنم، تا دو نفس خود را، چنان كه گمان مى‏كرد، مكلف سازد. او در ميان دو نفس است: يكى آن كه او را ببخشش و نيكى وادار مى‏كند، ديگر آن كه او را به بخل و تنگچشمى.

4- چشم بد. در روايت است كه پيامبر هنگامى كه براى مريضى دعا ميكرد،مى‏فرمود:

«بسم اللَّه ادفيك و اللَّه يشفيك من كل داء هو فيك من كل عين عاين و نفس نافس و حسد حاسد)

يعنى ترا بنام خداوند، محافظت مى‏كنم. خداوند ترا از هر چشم بد و حسد هر حسودى شفا مى‏بخشد. شاعر گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يتقى اهلها النفوس عليها |  | فعلى نحرها الرقى و التميم‏ |
|  |  |  |

يعنى: خود را از چشمهاى بد حفظ مى‏كنند و بر گردن آنها دعاهاى لازم، آويخته است.

ديگرى گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و اذا نموا صعدا فليس عليهم‏ |  | منا الخيال و لا النفوس الحسد |
|  |  |  |

يعنى: هر گاه رشد كنند، چشمهاى بد حاسدان متوجه آنها نيستند.

5- غيب. مثل «لا اعلم نفس فلان» يعنى غيب و باطن او را نميدانم معناى آخر، با آيه مناسب است. برخى گفته‏اند: نفس بمعناى عقوبت هم ميايد و به آيه‏ «وَ يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ» (آل عمران 28: خدا شما را از كيفر خود ميترساند) رقيب: حافظ «رقيب القوم» يعنى نگهبان قوم.

شهيد: شاهد. ممكن است به معناى عليم (دانا) باشد.

اعراب‏

اذ: حقيقت اين كلمه، ظرف زمان گذشته است و در اينجا عطف است به سابق، بدينترتيب: «يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ ... و ذلك اذ يقول يا عيسى ...» برخى گفته‏اند: اين مطلب را خداوند هنگامى به عيسى گفت، كه او را به آسمان برد. بنا بر اين مربوط به گذشته است نه قيامت. سدى و بلخى چنين گفته‏اند. لكن معناى اول صحيحتر است، زيرا بدنبال آن‏ «يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ» (آيه 119) آمده و پيداست كه منظور روز قيامت. علت اينكه به جاى فعل مستقبل، فعل ماضى بكار رفته: تحقق وقوع آن است. مثل‏ «وَ نادى‏ أَصْحابُ الْجَنَّةِ أَصْحابَ النَّارِ» (اعراف 44: اهل بهشت، دوزخيان را ندا مى‏كنند) و مثل: «وَ لَوْ تَرى‏ إِذْ فَزِعُوا فَلا فَوْتَ»

 (سبا 51 اگر ببينى كه آنها فزع مى‏كنند) و مثل: «وَ لَوْ تَرى‏ إِذْ وُقِفُوا عَلَى النَّارِ» (انعام 27: اگر ببينى كه بر آتش هستند) شاعر گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ثم جزاه اللَّه عنّى اذ جزى‏ |  | جنات عدن فى العلالى العلا |
|  |  |  |

يعنى خداوند او را در مقامات عاليه، جزاى خير دهد و به بهشت ببرد مِنْ دُونِ اللَّهِ‏: «من» حرف زائد براى تاكيد معنى.

إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ‏: حرف شرط بر سر ماضى در نمى‏آيد. محققين گويند: يعنى «ان اكن الان قلته فيما مضى» أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ‏: درباره محل اعراب آن وجوهى است: 1- بدل است از «ما أَمَرْتَنِي» و منصوب 2- بدل است از ضمير «به» و مجرور 3- مفسر است از «آنچه به آن امر شده» و محلى از اعراب ندارد.

مقصود:

اكنون بازهم درباره حضرت مسيح مى‏فرمايد:

وَ إِذْ قالَ اللَّهُ‏: هنگامى كه خداوند در روز قيامت به عيسى مى‏گويد:

يا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمِّي إِلهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ‏: اين جمله، اگر چه سؤالى است. ولى بمنظور تهديد مسيحيانى است كه مدعى خدايى عيسى و مريم هستند. درست مثل اينكه كسى نسبت بديگرى ادعايى داشته باشد و به او بگويند تو به او گفته‏اى كه چنين ادعايى كند؟! و او پاسخ دهد: نه.

چنين بيانى در حقيقت به منظور نشان دادن شناعت و زشتى ادعاى كسانى است كه گمراه شده، عيسى و مادرش را خدا پنداشته‏اند.

وجه ديگرى هم در اينباره ذكر كرده‏اند و آن اينكه: خداوند ميخواهد بدينوسيله به عيسى خبر دهد كه مردم، پس از او درباره‏اش چنين حرفهايى زده‏اند.

زيرا ممكن است كه عيسى از آن بى‏خبر باشد. اين وجه، از بلخى است. لكن وجه اول صحيحتر است.

پرسش:

كسى از مسيحيان را نشناخته‏ايم كه معتقد بدو خدا باشد و مريم را خدا بداند.

پس چرا «الهين» بكار برده؟! پاسخ:

1- از آنجا كه مسيحيان براى عيسى و مادرش احترام خدايى قائل شدند، خداوند آنها را «اله» خواند. چنان كه به راهبان و علما «رب» گفته شده است. مثل‏ «اتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ» (توبه 31: علما و راهبان خود را به خدايى برگزيده شدند) 3- ممكن است در ميان مسيحيان كسانى باشند كه چنين عقيده‏اى داشته باشند.

چنان كه شيخ ابو جعفر از بعضى مسيحيان نقل كرده است كه در قديم گروهى بنام مريميه بوده‏اند كه «مريم» را خدا مى‏دانسته‏اند.

قالَ سُبْحانَكَ‏: عطا گويد: يعنى عيسى مى‏گويد: تو برترى و صاحب عظمت هستى و بقولى: يعنى من ترا منزله مى‏شناسم و از اين مطالب بيزارى ميجويم و بقولى: يعنى تو بالاتر از آنى كه در ميان مردم پيامبرى بفرستى كه كفران نعمت تو كند و خود را خدا معرفى نمايد، بنا بر اين، نخست خداوند را به يكتايى و عدالت ستود، آن گاه از گفته‏ى مسيحيان تبرى جسته، فرمود- ما يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ ما لَيْسَ لِي بِحَقٍ‏: براى من سزاوار نيست كه درباره خودم چيزى بگويم كه شايسته آن نباشم و مردم را بعبادت خودم امر كنم، در حالى كه من هم بنده‏اى هستم مثل آنها، تنها تو شايسته عبادتى كه بر همه نعمتها قادر هستى. سپس خدا را بر برائت خود گواه گرفته مى‏گويد:

- إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ‏: من چنين ادعايى نكرده‏ام و اگر چنين ادعايى كرده بودم، بر تو پنهان نمى‏ماند، زيرا تو داناى غيبى.

تَعْلَمُ ما فِي نَفْسِي وَ لا أَعْلَمُ ما فِي نَفْسِكَ‏: تو اسرار باطنى مرا مى‏دانى ولى من از غيب و سر تو بى‏اطلاعم. اين معنى از ابن عباس است، علت اينكه مى‏گويد: نفس من و نفس‏تو، اين است كه كلام هماهنگ و برابر شود و گرنه خداوند منزه از اين است كه داراى نفس يا قلبى باشد كه معانى در آن وارد شود، مؤيد آن، اين جمله است:

- إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ‏: تو به اسرار من آگاهى، زيرا «عَلَّامُ الْغُيُوبِ» هستى ولى عيسى از اسرار تو بى‏خبر است، زيرا داناى غيب نيست. سپس ضمن حكايت از عيسى مى‏فرمايد:

- ما قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا ما أَمَرْتَنِي بِهِ أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ‏: من جز آنچه مرا امر كرده بودى، به آنها نگفتم. من به آنها گفتم كه بخداوندى تو اقرار و ترا پروردگار من و خودشان بشناسند و ترا بيكتايى پرستش كنند و ديگرى را در عبادت، شريك تو نسازند.

وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً ما دُمْتُ فِيهِمْ‏: و من مادامى كه در ميان آنها بودم شاهد اعمال و رفتار آنها بوده، بوضع آنها آگاه بودم.

فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ‏: جبايى گويد: يعنى هنگامى كه مرا ميراندى خودت محافظ آنها بودى. سدى و قتاده و حسن گويند: يعنى هنگامى كه مرا به آسمان بردى، خودت محافظ آنها بودى.

وَ أَنْتَ عَلى‏ كُلِّ شَيْ‏ءٍ شَهِيدٌ: تو بهمه چيز دانايى و هيچ چيز از تو پوشيده و پنهان نيست. جبايى گويد: اين آيه دلالت دارد بر اينكه: خداوند عيسى را ميراند، سپس او را به آسمان برد، زيرا مى‏گويد: تا من در ميان ايشان بودم، گواه رفتار ايشان بودم و چون مرا ميراندى، خودت گواه آنها بودى. اما اين استدلال ضعيف است، زيرا از كلمه «توفى» معناى مرگ استفاده نميشود. چنان كه مى‏گويد: «يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِها وَ الَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنامِها» (جان كسانى كه مى‏ميرند و كسانى كه بخواب ميروند، مى‏گيرد. زمر 42) بنا بر اين كلمه «توفى» در مورد خواب نيز بكار رفته است.

إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبادُكَ‏: اگر آنها را عذاب كنى، بنده تواند و قدرتى ندارند.

وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ‏: بدينترتيب، عيسى خود را هيچكاره معرفى مى‏كند و امور كيفر و عفو را بخداوند محول مى‏سازد. مى‏گويد: من در اينباره قدرتى و تاثيرى ندارم، اين تو هستى كه صاحب اختيار بندگان خود هستى، خواهى عذاب كن‏

و خواهى ببخش. حسن گويد: يعنى اگر آنها را عذاب كنى بخاطر بقاى بر كفر است و اگر بيامرزى بخاطر توبه است، بنا بر اين شرط آمرزش، توبه است، اگر چه اين شرط در كلام، ذكر نشده است.

علت اينكه نمى‏گويد: «انك انت الغفور الرحيم» اين است كه اگر چنين مى‏گفت، ممكن بود منشأ اين توهم شود كه عيسى درباره آنها دعا مى‏كند. وانگهى توصيف خداوند به‏ «الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» از نظر بلاغت، بهتر است، زيرا مغفرت، هميشه از روى حكمت نيست، لكن قدرت و حكمت، شامل مغفرت و رحمتى كه از روى حكمت باشد، ميشود و در عين حال معناى جامعتر و كاملترى دارد، زيرا «عزيز» قادر و الا مقامى است-+

 كه هرگز دچار عجز و شكست نميشود و حكيم، كسى است كه كارها را در جاى خود انجام مى‏دهد و جز كار نيكو، كارى از او سر نمى‏زند. چنين معنايى از غفور و رحيم استفاده نميشود. بنا بر اين مغفرت و رحمت حكيمانه، در معناى جامعتر و كاملتر «عزيز و حكيم» داخل است.[[1]](#footnote-1)

 تفسیر تفسیر مدیریتی

راه کار مقابله با رقیب تراشی در سازمان

عده ای بر مبنای توهم یا جاه طلبی و تخریب و تشویش یا جهل و غرض و..... دوبهم زنی میکنند بین مقامات سازمان اختلاف ایجاد میکنند مثلا به قائم مقام یا معاون نسبت قدرت طلبی میدهند به اینکه او خود را در ردیف رییس یا بهتر از او میداند و اهالی مجموعه را به خود جلب میکند خودبرتر بین است ریاست را حق خود میداند که از او سلب شده است خلاصه به انواع حیل سعی در ارتقاء خود و تلاش در جهت کودتای سازمانی میکند کودتایی نرم و مکارانه که تیم و فراکسیون خود را سازمان غیر رسمی خود را تفوق دهد . این رفتار سازمانی نامطلوب اگر در سازمانی با رهبری و مدیریت مشروع اتفاق بیفتد عملی شیطانی است والبته ممکن است که یک سازمان غیر رسمی دیگر پیدا شود که دروغ ببندد به قائم مقام و معاون مزبور و شایع کند که فلانی قصد کودتا دارد خود را برتر میداند تا او را در نظر رییس پایین بیاورد منفور و منفی جلوه دهد بین مقامات عالی سازمان اختلاف ایجاد کند تا در این میان خود و باند خود را بالا بیاورد و به موقعیتی برتر برساند و بکشاند در حقیقت کودتا گر با روش شوم و شیطانی اختلاف افکنی که نا بهنجار ترین رفتار سازمانی است میخواهد بدون شایستگی خود قدرت را بدست بگیرد و یا سازمان را به هم بریزد تا رقیبان بیرونی را شاد یا فائق کند . در مجموع با رقیب تراشی برای رییس مشروع نیات پلیدی را عملیاتی کند و....

 طبق این آیات مقام عالی ربوبی این گونه تدبیر میکند که از فرد متهم که خلیفه اوست سوال میکند که آیا او چنین رفتار و کفتاری داشته است و پاسخ می آید توسط حضرت عیسی ع که هر گز چنین نبوده است و خود را تبرئه میکند و مراتب تبعیت و اطاعت خود را اظهار و تاکید میکند به وفاداری و ایمان خود به خدا را بیان و تبیین میکند این پرسما ن شفاف به گونه علنی و هدفمند بندگان خدا را مخاطب اصلی قرار میدهد تا در نتیجه مشرکان رسوا و خنثی شوند . عیسی ع هم میگوید که اگر من چنین ادعایی داشتم قطعا خداوند مدبر الامور علم داشت و من فقط نکاتی را به بندگان میگویم که خدا بخواهد و راضی بوده باشد و حال اگر ببخشی یا عذاب کنی صاحب اراده و اختیار هستی آنها بندگان تو و تحت اختیار تو هستند . من جز ماموریت هایی که به من داده ای چیزی به آنها نگفته ام . تو عزیز و حکیم هستی میتوانی با مغفرت یا عذاب کار آنها را تمام کنی .

 طبق این سبک تدبیر وحیانی و پرسمان هدفمند، توطئه برطرف میشود و در سازمان ها هم این مدل اصلاح رفتار سازمانی قابل تاسی است یعنی به جای بدبین شدن های بیمورد باید سریع فرد متهم را به پرسمان شفاف دعوت کرد آنگاه امور با مغفرت یا مجازات بد خواهان مغرض یا جاهل به اقتضاء ختم بخیر میشود (والله العالم)

1. طبرسى، فضل بن حسن، ترجمه تفسير مجمع البيان، 27جلد، فراهانى - ايران - تهران، چاپ: 1. [↑](#footnote-ref-1)